

معرفی کتاب



تاریخچه خوشبختی

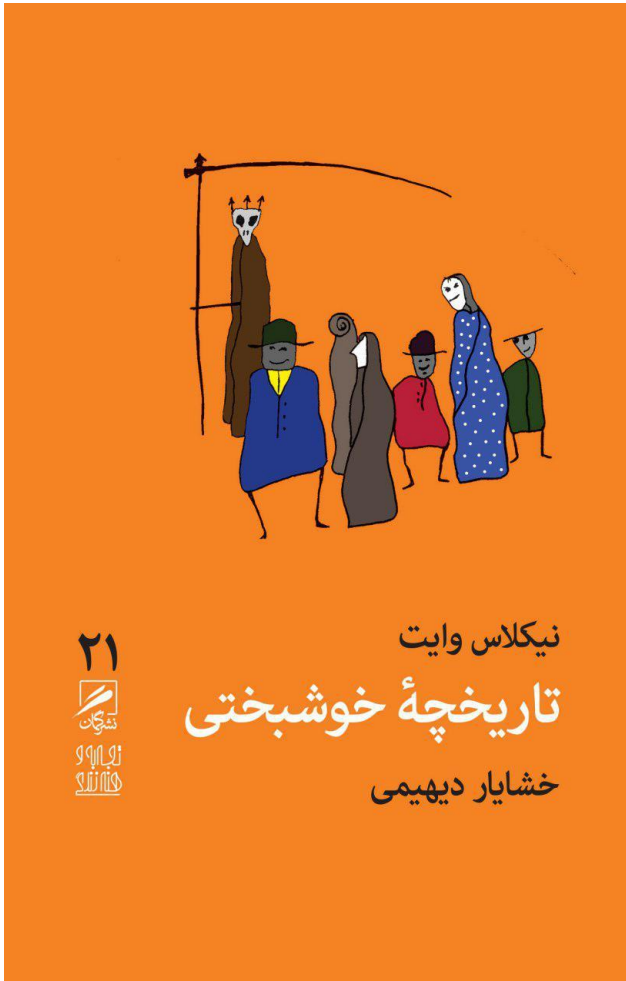
نویسنده: نیکلاس وایت

مترجم: خشایار دیهیمی

فهرست مطالب

۲.....	تصویر روی جلد کتاب.....
۳.....	۱. کلیات.....
۳.....	۱-۱. شناسنامه کتاب.....
۳.....	۱-۲. ایده محوری کتاب.....
۳.....	۱-۳. مخاطبین اصلی کتاب.....
۴.....	۱-۴. چکیده مطالب کتاب.....
۴.....	۲. معرفی محتوای کتاب.....
۱۶.....	۳. نکات تکمیلی و پیشنهادها.....

تصویر روی جلد کتاب



معرفی کننده کتاب:

الهام فخرایی (پژوهشگر پویش فکری توسعه) / تابستان ۱۳۹۷

۱. کلیات

۱-۱. شناسنامه کتاب

نشر گمان تاریخچه خوشبختی

نویسنده:	نیکلاس وایت
مترجم:	خسایار دیهیمی
نوبت چاپ:	اول ۱۳۹۶
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۷۲۸۹-۱۹-۸
تلفن انتشارات:	۰۲۱۲۶۸۰۲۰۴۲
	http://www.goman-pub.com
	Email: info@goman-pub.com

۲-۱. ایده محوری کتاب

ایده محوری کتاب، مفهوم «خوشبختی» است. نویسنده با نگاهی نقادانه نه تنها تاریخچه این مفهوم را در تفکر فلسفی مرور می کند، بلکه دیدگاه های مختلف را با هم مقایسه و نقد می کند. کتاب تاریخچه خوشبختی نگاهی ژرف اندیشانه به مفهوم خوشبختی دارد و اگرچه معیار مشخصی را برای تعریف و تعیین میزان خوشبختی به خواننده ارائه و توصیه نمی کند، اما ایده ها و نظرگاه های مختلف را به گونه ای طرح کرده که برای خواننده، کم و بیش آشنا و ملموس به نظر می رسد و قابل استفاده است.

۳-۱. مخاطبین اصلی کتاب

این کتاب با مروری بر تاریخ ۲۵۰۰ ساله تفکر فلسفی درباره مفهوم «خوشبختی» چالش های مرتبط با این موضوع را برای مخاطب عام بیان می کند. اگرچه متن کتاب

مبنای فلسفی دارد، اما با مثال‌های کاربردی و درعین‌حال تفکربرانگیز برای مخاطب عام علاقه‌مند به ژرف‌اندیشی مفید و جذاب است.

۱-۴. چکیده مطالب کتاب

کتاب *تاریخچه خوشبختی* به زبانی کم‌ویش ساده گذری نقادانه بر مفهوم خوشبختی در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله تفکر فلسفی دارد. نیکلاس وایت^۱ اگرچه قصد ندارد در این کتاب توصیه‌ای قاطع در خصوص تعریف خوشبختی یا معیاری برای تعیین میزان آن ارائه کند، اما با تأمل موشکافانه بر این مفهوم و آرای مختلف فلسفی و نیز نقد و بررسی آنها و ارائه مثال‌هایی ساده کمک می‌کند زوایای مختلف این مفهوم برای خواننده روشن‌تر شود. مفهوم خوشبختی معنایی ساده و قابل‌فهم دارد، اما وقتی در آن ژرف‌اندیشی کنیم با چالش‌هایی روبرو خواهیم شد که کمتر به آن توجه کرده‌ایم. خوشبختی و چگونگی رسیدن به آن یا سنجش و حفظ سعادت از آن مواردی است که نیازمند داوری‌های ارزشی و یافتن مبنایی معقول است؛ به این معنا کتاب *تاریخچه خوشبختی* از جنبه‌های فلسفی به این مفهوم می‌پردازد ولی به زبانی که آن را از انحصار بحث نظری نظام‌مند، زبان عقلی صرف و مخاطب دانشگاهی خارج می‌کند.

۲. معرفی محتوای کتاب

فصل اول

آشنایی با مفهوم خوشبختی

نیکلاس وایت کتاب را با یک مثال ساده و ملموس شروع می‌کند: واژه خوشبختی، واژه‌ای معمولی و آشناست. مفهومی که گمان می‌بریم تا حدودی درکی از آن داریم. در یک کافی شاپ زنی از زن دیگری می‌پرسد: «بینم، خوشبختی؟» و آن زن دیگر می‌گوید: «خب، بله، ولی راستش بعضی چیزها اذیت می‌کند». بعد متأسفانه سخنش قطع می‌شود و ناتمام می‌ماند و وقتی دوباره شروع به صحبت می‌کنند، حرف به چیزهای دیگری کشیده می‌شود.

1. Nicholas White

سپس نویسنده با بیان نظر ارسطو مرور تاریخچه خوشبختی را از نقطه آغاز تفکر فلسفی در یونان کلید می‌زند: ارسطو از قول سولون^۱ قانون‌گذار مشهور آتنی می‌گوید: «هیچ‌کس را تا هنگامی که در قید حیات است، خوشبخت مخوان». البته این نقل قول در ابتدا عجیب به نظر می‌رسد، همچنان که وایت در ادامه با طرح مثالی از گفت‌وگوی دو زن در خصوص خوشبختی و پاسخ یکی از آنها به این مضمون که بگذار بمیرم و مدتی بعد از مرگم مشخص می‌شود که چقدر خوشبخت بودم، به خواننده حق می‌دهد که در مواجهه با این ایده جا بخورد، اما به‌طور تلویحی توضیح می‌دهد که این دیدگاه درواقع به کلیت زندگی فرد اشاره دارد و اینکه خوشبختی را باید در یک بازه زمانی و کل سنجید.

به‌همین جهت است که ارسطو می‌گوید: «عجیب است اگر مرده دست‌کم در مدت معینی از بخت و اقبال أعقاب خود هیچ اثری نپذیرد». خوشبختی خیر انسان است و هرکسی فقط به‌خاطر خود خوشبختی است که به‌دنبال آن در تلاش و تکاپو است.

گزارش خوشبختی آن‌چنان که وایت به آن می‌پردازد، مستلزم آگاهی نسبت به خواسته‌ها و اهداف فردی خودمان است. خواسته‌ها و اهدافی متکثر که ناگزیریم آنها را باهم هماهنگ سازیم و البته گریزی از آنها نداریم؛ چرا که این کثرت فقط متعلق به جهان مدرن نیست و حتی در ساده‌ترین وضعیت و هنگامی که در مضیقه مطلق هستیم، باز می‌بایست موارد متعددی را درنظر آوریم تا خوشبختی برای ما میسر شود.

گزارش خوشبختی را اگر یک فیلسوف بخواهد ارائه کند باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که «با وضع افراد چنان که عملاً هستند - یعنی هر فرد - تطابق داشته باشد ... هر فیلسوفی باید به‌نحو قانع‌کننده‌ای بتواند توضیح بدهد که این شرایطی که از زبان من می‌شنوی، شرایط دلخواهی برای خوشبختی است».

1. Solon

فصل دوم

تضادها، چشم اندازها و شناسایی خوشبختی

افلاطون نخستین فیلسوفی است که در رساله گرگیاس^۱ به شکلی نظام مند تضاد و تکرار بین اهداف و خواسته‌ها را نشان می‌دهد. در این رساله مکالمه‌ای میان گرگیاس، کالیکلس^۲ و سقراط در جریان است. گرگیاس معتقد است که خوشبختی ما در این است که چیزی را بخواهیم و به آن برسیم، حالا هرچه که می‌خواهد باشد. کالیکلس نیز بر همین سیاق بر لزوم دستیابی به خواسته‌ها و پرورش قوا برای ارضای آمیال و تمناها تأکید می‌کند. اما افلاطون از زبان سقراط در رساله تلاش می‌کند کیفیت این خواستن را به چالش بکشد.

افلاطون به هماهنگی معتقد است و در تلاش برای ارائه الگویی است که در آن شخصیت انسان متشکل از میل، حال و عقل به گونه‌ای زندگی کند که هر کدام از این اجزا نقش و وظیفه خود را به بهترین نحو انجام بدهد. نقش محوری در الگوی موردنظر او به عقل تعلق دارد و چه بسا آمیال و خواسته‌هایی که عقل، انسان را از پیگیری آنها برحذر می‌دارد.

او افلاطون در این رساله، کالیکلس را این گونه به چالش می‌کشد: «اگر کسی مبتلا به خارش تن باشد و هیچ کس او را از خاراندن تن باز ندارد و او همه عمرش را به خاراندن بگذراند، آیا زندگی او را قرین سعادت می‌شماری؟»

وایت برای توضیح نظر افلاطون در رد نظریه «تمنا - ارضاء» یا آنچه امروزه به نام نظریه «ترجیح» شناخته می‌شود، به آمیال درجه دوم و مثال سیگار اشاره می‌کند؛ فردی که تمایل دارد سیگار بکشد و در عین حال تمایل دارد کسی یا چیزی او را از سیگار کشیدن باز دارد.

در این فصل علاوه بر طرح دیدگاه افلاطون در خصوص رابطه خوشبختی با وحدت و هماهنگی، به نظرات ارسطو و نیچه نیز اشاره می‌شود. دو فیلسوف یکی از دوران یونان

1. Gorgias

2. Callicles

باستان و دیگری قرن نوزدهم که هردو تضاد را مجاز و وحدت را نفی می‌کنند. ارسطو به‌ویژه برخلاف افلاطون آنجا که از دولت‌شهر صحبت می‌کند بر لزوم تکثر و تضاد تأکید دارد و تا آنجا پیش می‌رود که ایجاد وحدت و یکپارچگی محض را در دولت‌شهر عامل نابودی آن می‌شمارد.

نیچه نیز تمنای آرامش و وضعیت مطلوب را خوشبختی نمی‌داند. به‌نظر او خوشبختی هرگز به‌معنای وضعیت مطلوب خالی از تضاد و چالش نیست و چنین چیزی فقط مطلوب انسان‌های ضعیف است. نیچه به‌هیچ‌وجه دغدغه سازگاری و پرهیز از تضاد ندارد. در ادامه این فصل نیکلاس وایت به آرای فلاسفه، متفکران و نویسندگان دیگری نظیر آریستپوس^۱، اسپینوزا، باتلر، امرسون و ... اشاره می‌کند که هرکدام به‌نوعی دیدگاه افلاطون را به‌چالش می‌کشند، اما نه به‌این‌معنا که نظریه افلاطون به‌کلی خالی از اعتبار تلقی شود؛ چنان‌که در فصل‌های آتی کتاب بارها به آن ارجاع می‌دهد و در تأیید آن نظرات دیگری را مطرح می‌کند.

فصل سوم

لذت، لذت‌طلبی و اندازه‌گیری خوشبختی

خوشبختی به مثابه لذت و لذت‌طلبی کمی یکی از مهم‌ترین و پذیرفته‌ترین تعاریف ارائه‌شده برای خوشبختی است. وایت در توضیح آن می‌نویسد: «اندیشیدن درباره چگونه سنجیدن به‌معنای اندیشیدن درباره گزینه‌ها و ملاحظات و اهداف به همان‌گونه‌ای است که بر ما عرضه می‌شوند یا بر ما جلوه می‌کنند ... باید از میان خوراکی‌ها بستنی را انتخاب کنم یا کیک یا سالاد میوه را؟ باید در رشته پزشکی تحصیل کنم یا مهندسی؟»

نویسنده در ادامه با استناد به اقتصاد از اصطلاح «بسته‌های کالایی»^۲ برای توضیح انتخاب و پیچیدگی گزینش‌ها استفاده کرده و توضیح می‌دهد که چگونه لذت‌طلبی کمی به‌کمک این سنجش می‌آید؛ لذت‌طلبی گزینه‌های متعدد را به یک امر واحد تقلیل می‌دهد و با سنجش میزان لذتی که هرگزینه می‌تواند به ما عرضه کند، گزینه برتر را

1. Aristippus

۲. احتمالاً منظور نویسنده «سید کالاها» بوده است که اصطلاح مرسوم‌تری در علم اقتصاد است.

انتخاب می‌کند. طرفداران این نظریه آن را برای سیاست‌گذاری‌های اجتماعی به‌منظور ایجاد خوشبختی در سطح کلان و جامعه مفید می‌دانند.

البته نقدهایی نیز بر لذت‌طلبی کمی علی‌رغم محبوبیت و کاربردی بودن آن وارد است. به نظر وایت این نظریه بیش از اندازه نظام‌مند است و آن‌چنان‌که در آرای مخالفان اشاره شده از انعطاف کمی برخوردار است.

نویسنده در این فصل ضمن بازگشت به ماجرای کالیکلس به آرای بنتام، هابز، لاک، میل، هیوم، هابسن، سیکویک^۱، آکویناس، افلاطون، ارسطو، اپیکوروس^۲ رواقیون ارجاع می‌دهد. همچنان‌که از فهرست اسامی موجود برمی‌آید حرکتی رفت و برگشتی بین آرای فیلسوفان فارغ از دوره زمانی برقرار است. وایت در این فصل نیز آنجا که قصد دارد نقدهای وارد بر نظریه لذت‌طلبی کمی را بررسی کند به ادبیات و نقدهای چارلز دیکنز نیز اشاره می‌کند. این تنوع آرای مختلف و ارائه مثال‌های متعدد به‌وضوح و روشنی بیشتر این موضع و مقایسه‌اش با سایر دیدگاه کمک می‌کند.

فصل چهارم

خوشبختی، ساختار و هماهنگی

وایت در این فصل تلاش می‌کند نشان بدهد نویدبخش‌ترین مسیرها برای هدایت اندیشه‌های رنگارنگ درخصوص مفهوم خوشبختی در سنت‌های مطرح‌شده کدامند.

در لذت‌طلبی کمی بر این تأکید می‌شد که بین اهداف و خواسته‌ها به‌لحاظ ارزی تضادی وجود ندارد و همه آنها صرفاً براساس یک ویژگی ارزشمند سنجیده می‌شوند؛ میزان مطبوعیت. به این ترتیب تفاوتی نمی‌کند که درحال انجام چه کاری هستید؛ شعر می‌خوانید یا مشغول بازی پینت‌بال هستید. آنچه تعیین‌کننده است میزان لذتی است که از انجام هر کدام از این فعالیت‌ها کسب می‌کنید.

اما افلاطون خلاف این فکر می‌کند. به نظر او آن‌چنان‌که در کتاب اشاره شده: «چیزها به کلی با هم فرق دارند». و ما می‌توانیم با نظم و ترتیب دادن به آنها به شیوه‌ای معین مانع

1. Sidgwick

2. Epicurus

از این تضاد شویم و میانشان هماهنگی به وجود آوریم. افلاطون می‌کوشد دریابد این ساختار چگونه ساختاری باید باشد و چگونه شخص باید با آن ساختار تطابق و وفق یابد. «فیلسوفان زیادی از جمله کامبرلند^۱ و باتلر این طرح را برای نظم و نظام‌دادن به اهداف فرد، بسی معقول‌تر و پذیرفتنی‌تر از استراتژی لذت‌طلبی کمی یا درواقع نوعی از لذت‌طلبی یافته‌اند. به نظر آنها این طرح خصلتی شهودی دارد، شبیه به این فکر شهودی که هریک از اجزای بدن ما کارکرد خاص خودشان را دارند ... و برای عده زیادی از مردم آسان است که احساس کنند این اندیشه نمایاننده همان چیزی است که ما عملاً در شخصیت‌هایمان می‌یابیم و نه یک طرح‌ریزی مصنوعی که به زور بر آن تحمیل شده‌اند؛ یعنی همان عیبی که بسیاری در لذت‌طلبی کمی ینند».

اما درمقابل نیچه مخالف هرگونه ساختار و حتی مخالف امکان وجود آن است. به نظر او حتی اگر ساختاری وجود داشته باشد، لازم است پویا باشد و نه شبیه به ساختار ایستای افلاطون و ارسطو. این دو از آنجاکه هر دو معلم هستند و مدرسه دارند و به نوعی متولی آموزش و پرورش جوانان آتن شده‌اند، می‌اندیشند که باید طرح و برنامه‌ای ایده‌آل وجود داشته باشد که با آموزش آن به جوانان آنها را به سوی نیکبختی هدایت کند؛ حال آنکه نیچه، هابز و ... از اساس با وجود مفهومی ایستا، واحد و عظما به نام سعادت مخالفند. البته اگر معنایی متوسّع از ساختار و نیز مفهوم خوشبختی را در نظر داشته باشیم، آن وقت هر دوی اینها شامل نظر خود نیچه وقتی از عظمت مطلوب انسان قوی و جویای تضاد و چالش سخن می‌گوید، نیز خواهد بود.

به علاوه افلاطون و ارسطو با یکدیگر نیز اختلاف نظرهایی دارند به خصوص وقتی پای دولت‌شهر و اداره آن به میان می‌آید. ارسطو برخلاف افلاطون می‌نویسد: «وحدت بیش از اندازه از نظری دیگر نیز به حال جامعه سیاسی زیان دارد؛ خانواده بهتر از فرد و جامعه سیاسی بهتر از خانواده نیازهایش را برآورده می‌سازد. ولی جامعه هنگامی که به این هدف می‌رسد و کامل می‌شود که از عده هرچه بیشتر و متنوع‌تری از افراد پدید آید

1. Cumberland

تا بتواند حوایجش را رفع کند. پس اگر راست باشد که هرچه یک جامعه بهتر بتواند نیازهایش را برآورده سازد، رستگارتتر است، وحدت کم بر وحدت بسیار رجحان دارد.» البته ارسطو برای هماهنگی در جامعه اصل «خیرخواهی» مبتنی بر دوستی (فیلیا) را پیشنهاد می‌دهد. انگاره‌ای که در فلسفه افلاطون به چشم نمی‌خورد. به نظر او پیوند افراد در گروه‌های کوچکتر و پیوند در جامعه وابسته به مفهوم دوستی و خیرخواهی است. این خیرخواهی جهان‌شمول است و می‌تواند تضاد را به‌نحو مطلوبی در جامعه به تعادل برساند. وایت در این فصل علاوه بر مقایسه دیدگاه افلاطون و ارسطو به نحو اجمالی به نظرات اسپینوزا، لایبنیتس^۱، دکارت، اسپنسر، کانت، هگل، سیجویک، براتون^۲، رواقیون، آکویناس و نظرات متأثر از دیدگاه‌های دینی (مسیحی) درخصوص مفهوم سعادت و خوشبختی می‌پردازد.

فصل پنجم

اخلاقیات، خوشبختی و تضاد

مهم‌ترین فیلسوفی که به گسست بین مفهوم خوشبختی فرد و تکالیف اخلاقی می‌پردازد، کانت است. به عقیده او مواردی بر سر راه فرد قرار خواهد گرفت که به نظر می‌رسد بین انتخاب فرد برای خوشبخت‌بودن یا کسب لذت با اخلاقی رفتارکردن و عمل کردن به تکلیف تضاد وجود دارد. تقابلی که کانت طرح می‌کند بسیار آشناست و هرکسی می‌تواند به راحتی آن را درک کند، اما به همان اندازه که درک این وضعیت آسان است، گذر از آن دشوار و دردسرساز است. راه‌حلی که کانت ارائه می‌کند تحت‌عنوان «حکم مطلق» شناخته شده است؛ باید آنچنان رفتار کنی که بتوان مبتنی بر آن یک قاعده و قانون کلی ساخت یا آنچه به عنوان قاعده طلایی در آموزه‌های دینی مسیحی بیان شده که «آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگری بپسند و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگری نپسند».

-
1. Leibniz
 2. Bratton

البته تقابل میان وظیفه و تمایل یا وظیفه و خوشبختی و عناوینی از این دست پیش از کانت نیز وجود داشته است. وایت با اشاره به این سابقه و پرداختن به آرای متفکرانی چون کامبرلند، پرایس، کلارک، هیوم، هگل، باتلر و سیجویک، می‌نویسد: «به نظر من مردم میان دو نگرش در نوسانند. یک نگرش این است که ملاحظات اخلاقی ملاحظاتی بیرونی نسبت به خوشبختی هستند، پس میان آنچه انجام‌دادنش اخلاقی است با آنچه راهبر فرد به‌سوی خوشبختی است، می‌تواند تضاد وجود داشته باشد. نگرش دیگر این است که هیچ تضادی در اینجا وجود ندارد. حال یا به این دلیل که خوشبختی چون جامع است پس اخلاقی‌بودن و درست‌کاربودن را نیز دربر می‌گیرد. یا به این دلیل که درست‌کاربودن به‌لحاظ اخلاقی ضامن خوشبخت‌بودن است (شاید با عاملیت الهی) یا به هر دو دلیل. بیشتر افراد ظاهراً قادرند به‌نحوی هردو نگرش را داشته باشند. شاید به این دلیل که آدم می‌تواند از تفکر درباره عدم تناسب این دو با هم پرهیز کند. به‌نظر من در این حوزه مردم خیلی دل‌مشغول این نیستند که حتماً فارغ از تضاد باشند».

ریشه‌های این ایده را در افکار هگل نیز می‌توان دید. به نظر او کانت در اشتباه است و اگر فردی درک درستی از مفهوم اخلاقیات و منفعت شخصی داشته باشد، آنگاه درک می‌کند که منفعت شخصی او شامل اخلاقیات نیز می‌شود.

بحث اخلاقیات و خوشبختی در تفکر فلسفی شامل جامعه و اداره آن نیز می‌شود. مفهومی که به‌طور ویژه در آرای افلاطون درباره دولت‌شهر در کتاب جمهوری به آن پرداخته شده و ارسطو نیز در کتاب /اخلاق نیکوماخوس^۱ از زوایای دیگر به‌شرح آن می‌پردازد. افلاطون معتقد است حاکمان باید «خیر» را برای مردمان طلب کنند و به این منظور باید با تفکر فلسفی آشنا باشند. اما ارسطو علی‌رغم اینکه بالاترین خوشبختی را «تفکر فلسفی» یا «تئوریا» می‌داند، معتقد است بین فعالیت سیاسی دیگرمحور با تفکر فلسفی خویشتن‌محور، تضاد جدی برقرار است؛ به‌گونه‌ای که اشتغال به فعالیت سیاسی فرد را از نظروزی فلسفی دور می‌کند و کسی که نظروزی خویشتن‌محورانه را درک کند از سیاست رو برمی‌گرداند. بنابراین خلاف آنچه افلاطون می‌اندیشید این دو را

1. Nicomachean Ethics

نمی‌توان با هم جمع کرد و در بهترین حالت زندگی خویشتن محوری که وقف نظوروزی درمورد زندگی سیاسی دیگرمحور شود، توصیه ارسطو است. وضعیتی که بین این دو فیلسوف برقرار است، به تضاد مدرن موجود بین خوشبختی و وظیفه شباهت دارد؛ به‌علاوه اینکه هر دو نظیر متفکران مدرن در تضاد بین فعالیت خویشتن محور و فعالیت سیاسی دیگرمحور، وظیفه را مقدم بر خوشبختی می‌دانند.

فصل ششم

خوشبختی، امر واقع و ارزش

آیا ممکن است دو نفر با ارزش‌های اخلاقی و باورهای کاملاً متفاوت به‌طور مشترک تعیین کنند که فلان فرد خوشبخت است یا نه و یا در این مورد به توافق برسند؟ یا اینکه تفاوت‌های آنها بر سر اخلاقیات و دیگر ارزش‌ها بر درک و برداشت آنها از خوشبختی هم اثر می‌گذارد و هرکدام به‌نوبه‌خود راه و روشی متفاوت را در تلاش برای اینکه فردی خوشبخت است یا نه در پیش می‌گیرد و در نتیجه چنان اختلافی با هم پیدا می‌کند که امکان رسیدن به تفاهم بر سر اینکه کسی خوشبخت است یا نه به‌کلی از میان می‌رود؟ آیا ارزش‌ها و باورهای متفاوت ارزیابی ما را از خوشبختی متأثر می‌سازد و مصادیق متفاوتی از خوشبخت‌بودن را پیشنهاد می‌دهد؟ این پرسشی است که وایت در این فصل به آن می‌پردازد. او در پاسخ به این پرسش به دورانی اشاره می‌کند که نوعی اجماع بر سر مفهوم خوشبختی حاصل شده بود؛ دوران هلنیستی^۱ فلسفه یونانی. در این دوران سه نحله اساسی اپیکوری، رواقی و شکاکان، خوشبختی را همان «آرامش» می‌دانستند. هرکدام از آنها تلاش می‌کرد مخاطب را متقاعد کند که با برگزیدن دیدگاه آنها می‌تواند به سعادت و نیکبختی دست پیدا کند. اپیکور آرامش را در فقدان درد می‌دانست. شکاکان با ترویج تردید در ارزش‌گذاری نسبت به تمامی مسائل توفیق چندانی کسب نکردند؛ چراکه عموماً مردم نیازمند کسب یقین‌اند و بی‌خبری یا عدم اطمینان بیشتر آنها را می‌رنجاند تا به آنها آرامش بدهد. اما رواقیون با توصیه به علی‌السویه فرض کردن وقایع زندگی از مقبولیت بیشتری در بین عموم برخوردار شدند.

1. Hellenistic period

افلاطون نیز با به‌چالش کشیدن تصور عموم از خوشبختی فردِ جَبَّار به‌عنوان امر واقع، پاسخ دیگری برای این پرسش فراهم کرد. به‌نظر او اگر می‌توانستیم درون (روح) فرد جَبَّار را ببینیم، می‌فهمیدیم که او خوشبخت نیست.

از طرفی رواج نظریه لذت‌طلبی کمی به نظر می‌رسید می‌توانست میزان خوشبختی را در عالم واقع صرف‌نظر از ارزش‌گذاری ذاتی، تعیین کند. اما به این نظریه نیز نقدهایی وارد بود. دیکنز در کتاب *خانه قانون زده* به فایده‌گرایی می‌تازد. او از این واقعیت آشفته است که شخصیت رمانش چرا بیشتر دغدغه بهروزی افراد دورتر (بیشتر) را دارد تا اعضای خانواده خودش را. این در واقع حمله‌ای بود به این فایده‌گرایی که از کارهایی دفاع می‌کرد که می‌توانند بیشترین خوشبختی را برای بیشترین تعداد از افراد به‌بار بیاورند.

تضاد میان اندیشه‌های مختلف و ناکامی در ارائه یک معیار واحد این اندیشه را طرح کرد که به‌جای سعادت از مفهوم دیگری استفاده شود که قابل‌اندازه‌گیری باشد. گرایش به سمت این فکر که خوشبختی را نمی‌توان به‌آسانی اندازه گرفت در کار آن‌دسته از اقتصاددانان و اندیشمندان علوم اجتماعی آشکار می‌شود که فکر می‌کنند در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی آنچه باید توزیع شود خوشبختی نیست بلکه «پول» است. اگر عقیده‌مان بر این باشد که بهروزی آن‌قدر غیرقابل‌اندازه‌گیری است که نمی‌توان اعداد و ارقام قابل‌اعتمادی درباره آن به‌دست داد، در مقابل پول به نظرم‌ان مابه‌ازای وسوسه‌انگیزی محسوب می‌شود.

البته پول هم نتوانست به‌عنوان معیار پذیرفته شود، چنان‌که افراد ثروتمند بسیاری وجود دارند که علی‌رغم تمکن مالی، خود را خوشبخت نمی‌دانند. بنابراین دغدغه همچنان باقی ماند. یکی از اقتصاددانانی که این دغدغه را پیگیری کرد آمارتیا سن است. او به‌دنبال این بود که چگونه انصاف و بی‌انصافی یا توزیع را اندازه‌گیری، مقایسه و ارزیابی کنیم. سن به تعبیر خودش «توانایی‌ها» یا «توانایی دست‌یافتن به کارکردهای ارزشمند» را در مرکز توجه قرار داد. به‌نظر او این همان چیزی است که باید عادلانه توزیع شود. او با طرح این ایده ارتباطش را با انگاره‌های فیلسوفان سنتی قطع می‌کند و از تلاش برای ارائه یک ارزیابی کلی از وضع و حال شخص به‌نحوی که شامل همه جنبه‌های مرتبط به‌شکلی شهودی باشد، اجتناب می‌ورزد. می‌توان دیدگاه سن را چنین خلاصه کرد:

خوشبختی هرچه باشد، آن ارزش مهمی که باید در مسئله توزیع کانون توجه قرار داد توانایی است و نه خوشبختی.

شیوه تفکر آمارتیا سن نمونه‌ای از تلاش برای پیمایش کمی وضع انسان با لحاظ یکی از جنبه‌های سعادت و بهروزی است. وایت این شیوه را ناموجه نمی‌داند؛ چراکه پرداختن به تمام جنبه‌های مرتبط به خوشبختی و پیمایش آن از نظر وی امری دشوار است.

در این فصل وایت به دیدگاه‌هایی می‌پردازد که تلاش می‌کنند مفهوم خوشبختی را به چالش بکشند، از ارزش آن بکاهند و به سمت مفاهیم جایگزین و مقاصد مقطعی سیاست‌گذاری و مباحث علوم اجتماعی حرکت کنند.

به نظر نویسنده خوشبختی مفهومی ساینکتیو است و در معنای عادی‌اش شامل عناصر تشکیل‌دهنده زیادی می‌شود (حتی اهداف و خواسته‌های بسیار) و بی‌نهایت دشوار است که بگوییم کدام یک نقش مهم‌تری در خوشبختی دارند و هر کدام از آنها چه نقشی ایفاء می‌کنند و چون جواب‌دادن به این سؤال‌ها دشوار است پس به سستی می‌توان به این سؤال نیز جواب داد که چه کسی خوشبخت است؟

فصل ششم

سرکردن بدون این مفهوم

در فصل پایانی کتاب، وایت با استفاده از مثال «جورچین» تلاش می‌کند، مفهوم خوشبختی را با نظر به مهم‌ترین آرایه‌ای که به آن پرداخته، روشن کند. به نظر وی ما برای قضاوت درباره خوشبختی نیازمند داشتن یک تصویر کلی با وضوح بالا هستیم و تا زمانی که نتوانیم به چنین برداشتی دست پیدا کنیم، نمی‌توانیم درباره خوشبختی یا میزان آن نیز نظری قاطع بدهیم و این دقیقاً همان اتفاقی است که در تاریخ فلسفه رخ داده و دست‌کم چنین برداشت یا تعریف جامعی از خوشبختی نمی‌بینیم.

به عقیده وایت ما برای توصیف خوشبختی با یک جورچین طرفیم. «وضع ما را در این حال مقایسه کنید با وضع کسی که قطعات جورچین زیادی دارد، اما نمی‌داند وقتی آنها را سر جایشان قرار داد، قرار است چه تصویری حاصل شود یا حتی ممکن است نداند که آیا همه این قطعات اصلاً متعلق به این جورچین هستند یا خیر. او با خودش فکر می‌کند

اگر می‌دانست قرار است چه تصویری ساخته شود، می‌توانست بداند کدام قطعه‌ها متعلق به این جورچین هستند و چگونه می‌تواند آنها را در کنار هم بچیند».

بسیاری از فیلسوفان کوشیده‌اند یک مفهوم راهنما ارائه دهند. مثلاً بنتام و میل مدعی شدند که چون دریافته‌اند خوشبختی همان لذت است، پس می‌توانند کمک کنند معیاری برای عمل درست بیابیم. اپیکور هم همین حرف را می‌زد، اگرچه انگاره لذت او با انگاره‌های بنتام و میل متفاوت بود. افلاطون هم این ادعا را در مورد تشخیص درباره بهترین وضع و حال انسانی یعنی هماهنگی شخصیت داشت، درحالی‌که هابز و کانت اصلاً منکر وجود چنین مفهومی راهنمایی بودند. نیچه هم ظاهراً موافق بود که چنین مفهومی وجود ندارد و در ضمن تأکید می‌کرد که نداشتن چنین مفهومی حال و روز انسان را بهتر می‌کند.

وایت بر این نکته تأکید می‌کند که وجود این اختلاف‌نظرهای متعدد نشانه این نیست که هیچ راه درستی برای تشخیص و ارزیابی خوشبختی وجود ندارد و نیز در کتابی با این عنوان جای این نیست که چنین چیزی را اثبات کند، اما در عین حال می‌توان اشتراکاتی میان آنها یافت.

نویسنده در فصل پایانی سه فیلسوف را انتخاب می‌کند و مثال جورچین را با آنها توضیح می‌دهد:

«ارسطو مثل کسی است که انتظار دارد در تصویری که سرانجام با چیدن قطعات جورچین می‌سازد، یک قطعه خاص که بهترین قطعه است (فضیلت برتر)، اهمیت و برجستگی خاصی پیدا کند. این قطعه باید جای بزرگ و مهمی داشته باشد و بقیه دور آن جمع شوند. اپیکور و بنتام می‌خواهند قطعات جورچین جوری چیده شود که تصویر نهایی حداقل رنگ (اپیکور) و یا حداکثر رنگ (بنتام) را داشته باشد. افلاطون می‌خواهد که تصویر نهایی تنوع هماهنگی از طرح‌های مختلفی داشته باشد که بر هر قطعه نقش شده‌اند و البته یک قطعه از همه چشمگیرتر باشد؛ یعنی آن قطعه‌ای که طرح عقل بر آن نقش بسته است. هر کدام از آنها فکر می‌کند بهترین راه را یافته است. تشبیه مسئله خوشبختی به جورچین صرفاً این را به ما القاء می‌کند که چگونه این گزارش‌ها از خوشبختی خبر از دغدغه‌ها و دلبستگی‌های مختلف می‌دهند. این گزارش‌ها مفهومی از

خوشبختی را به نمایش نمی‌گذارند که هدایتگر فیلسوف برای چگونه مدنظر قراردادن همه قطعات به‌بهترین شکل باشد. به‌وضوح روشن است که نه‌تنها تلاش‌ها درجهت رسیدن به نتایج مختلف است که مهم‌تر از آن هرکدام از فیلسوفان انگاره‌های متفاوتی از «جوربودن باهم» دارند».

وایت کتاب را با دیدگاه ارسطو پایان می‌بخشد. به نظر او «پروژه ارسطو - برخلاف افلاطون و بیشتر فیلسوفان دیگر - این نیست که راهی برای هماهنگ کردن اهداف به ما نشان بدهد. ارسطو می‌گوید دو هدف انسانی - تأمل فلسفی و سیاست - وجود دارد و نه فقط یک هدف. او خاطر نشان می‌کند که برای هر شخص بهتر است که فقط یکی از این دو هدف را دنبال کند و آن را هدف مسلط قرار دهد. اما این بدان معنا نیست که تحقق هماهنگ اهداف انسانی به‌شکل جمعی و به‌تکرار، به این ترتیب مقدور می‌شود. به عکس؛ قطعاً در این میان یکی از اهداف به ناگزیر قربانی می‌شود. به این ترتیب ارسطو ما را به حال خود می‌گذارد تا هرچه می‌توانیم تلاش کنیم - چنان‌که می‌کنیم - تا به اهدافمان برسیم و بکوشیم با همه دشواری‌هایی که بر سر راه است، کنار بیاییم. فارغ از اینکه آن دشواری‌ها ناشی از تضاد هستند یا عاملی دیگر.

وایت با نوشتن این قطعه پایانی تاریخچه خوشبختی را تمام می‌کند و نشان می‌دهد که اگر در سودای رسیدن به یک تصویر کامل و آرمانی از خوشبختی هستیم؛ درواقع امری دست نیافتنی را جست‌وجو می‌کنیم!

۳. نکات تکمیلی و پیشنهادها

مطالعه‌ی کتاب *تاریخچه خوشبختی* از این جهت که نویسنده تا پایان کتاب موضعی بی‌طرف اتخاذ می‌کند و نیز با حرکت رفت‌وبرگشتی صرف‌نظر از دوره تاریخی هر فیلسوف یا متفکر تلاش می‌کند هر بار از زاویه تازه‌ای نوری بر مفهوم خوشبختی بتاباند و نیز تاریخ تفکر فلسفی را با نظر به مفهوم «خوشبختی» بررسی می‌کند، می‌تواند در درک بهتر تطور این مفهوم و توجیه تداوم و پایایی آن به‌عنوان یک دغدغه انسانی به خواننده کمک کند. اگر این رویه را می‌پسندید کتاب‌های زیر نیز می‌تواند برای شما خواندنی باشد:

- در جست‌وجوی خوشبختی: از ارسطو تا علم مغز، سیسلا بوک، ترجمه: افشین خاکباز، نشر نو، ۱۳۹۶.
- قدرت پنهان زیبایی: چرا خوشبختی در نگاه تماشاگر نهفته است؟، جان آرمسترانگ، ترجمه: سهیل سمی، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۵.